

فهرست رسائل مجموعه نهاد

۱
در بیان وصلوا

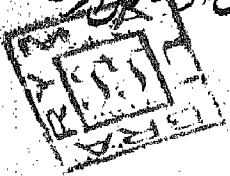
۲
سنبله برنج

۳
نان خشک

۴
حقه مجموعه

۵
در امرش شیر و شکر

۶
منزل اول از مغنیه حضرت

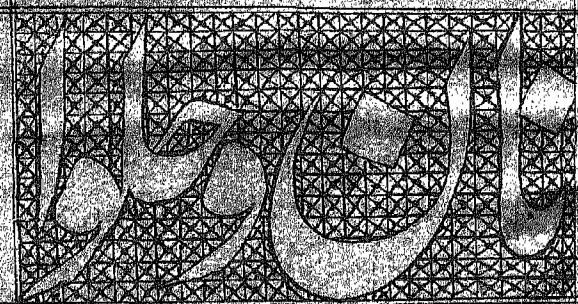


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE7706

هر چه بدو نیست محال آمد و این که این طایفه مستطابین در پیشگاه حضرت
 یکتا و یحیی و الهی و عالی قدس الهی و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین و ارحم
 الراحمین و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین
 آن مسلمانان در دکان ما است و این که این طایفه مستطابین در پیشگاه حضرت



چو که در این دکان ما است و این که این طایفه مستطابین در پیشگاه حضرت
 یکتا و یحیی و الهی و عالی قدس الهی و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین
 آن مسلمانان در دکان ما است و این که این طایفه مستطابین در پیشگاه حضرت

ان شاء الله تعالى
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٢٨٥
 في مدينة مكة المكرمة
 في دار الفقه
 في دار الفقه
 في دار الفقه

CHECKED-2002

44

بسم الله الرحمن الرحيم

اے مہربان! مہربانی عن التوبۃ القویۃ
 حیث یومئ من علیہ من حبیب
 کامرہی از جانبستان
 قال فی حقنا اہل النجاسۃ
 ام علی العباسؑ واولادہ
 مر جہا اہی ما یرتابال ما
 خارنم کردی در میدان سوا
 ز دہر بندم نہ لدا تشکر
 مر جہا اہی سبک جانان مر جہا

اینها ملاشی عن الیه القیام
 استیع ما فاکشول الذلیب
 مرچا ای کلیل بنانی
 یا بری ای انس بنی
 بل رعدا عسا واما لک
 مرچا ای یلیک فح قال ما
 مرچا ای علیک خوش نوا
 ای نوا ای تو نر محب
 مرچا ای هر شهر سبا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

گفتش کی نیت اسی خوشام

فصل في الذم على صرف العمر فيما لا ينفع في القيامة وروى
قول النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن شفاؤه

يا نبي لم فقد ضاع الجلال
 اني احسب من حجبك شدة لم ي
 انما سدى الى خير اسبل
 تحقيق كاشك ادمت فدا لطف نيك او
 انما نازا ضاوت لك
 تحقيق لاني عشق تنسك شدة
 بوداي می گاشد
 و سر کو ساد و سفتها بال الزمان
 چراغ شون
 سینه بستان را
 انما من عسر حشر با
 بزار
 نماند و نمانی
 نماند
 ان عمری ضاع فی علم السوم
 تحقیق که عمر من بر باد شد و علم طای
 لا استحق العتد ثواب غفوا
 خوف من که اند خالی تو بر بنده و حشند

قد حضرت العربی فیصل بن قبال
 بتحقیق صرف کرد و عمر گرفت گوی ایصال
 مقرر تا که در ارم اسلمیل
 برشان آتش این خشت ایوانی است
 اسلمیل اسلمیل یا نذا السدیم
 در این ایوانی خشتی در این ایوانی
 خشتان عطارین خشتان
 ما صبا برین محرابان
 بای وقت لهر عن الا
 نزل عی بر اسم السوم
 شمع قلبه برین نفور

[illegible]

علم و رمی سر و جبریل است قال
 طبع را ازین دلی سخت بدم
 کرسی گوید که از عترت همین
 تو دین یک طعنه مشغول کدام
 فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم
 علم نبوی و علم عالمی
 در این فکر و در تو هرگز کشت از
 کل حق علم پیشق الوجه حسن
 هر که بنویسد تلاسی ماه و روز
 سینه خالی زعفر کلر خان
 دل که فارغ شد ز مهر آن نگار
 این علوم و این خیالات و
 تو بغیر علم عشق از دل هستی
 شرم باوت را که داری بدش
 لوح از فضل شیطان بشو
 چند چله از حکمت یونانیان
 چند دین فقه و کلام فی اصول
 صرف شد عترت به بحث خود و رفت

نی از دو کیفیتش حاصل نه حال
مردی باورند از این کلام
هفت روز یعنی در آن گردن
علم غریبی گشت ای مرد تمام
چند سه بار بل یا بعد او شوم
باقی یکسری است بکس
گردش اگر دو صد فقره را
و تر ازل الیه والکرسن
اسم او از لوح انسانی بشو
کنه انبانی بود پرستخان
سنگ استخجای شیطانیش
فضله شیطان بود بر آن حجر
سنگ استخجای شیطان مید
سنگ استخجای شیطان در فعل
ای درون در عشق هم گوی
حکمت انسان در اجم بران
منور احوالی کنی اسی در احوال
از اصول عشق هم خزان یک در

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

<p>دل منور کن بانوار حبسے</p> <p>سورہ عالم شہر دنیا و دین</p> <p>سورہ طہ لیس سورہ بقرہ عتقے</p> <p>سینہ عمور ابرو صدحاک کن</p>	<p>پیند با شمی کا شہ لیس عتقے</p> <p>سورہ مومن راشفا گفت ای دین</p> <p>کی شفا گفت نبی محبت</p> <p>دل الا ان آلود کیا پاک کن</p>
--	---

١٠

ایک توں کراوی

سید

عبد السلام بن
عبد السلام بن

فان

14

عز

100

حکایت

و آنچه خوش سیگفت از روی مراد
فقط حاصلش را و نه سواد
تا که من استا و الاخری سب
بیان کند که این سخن
کل علم کس نمی فی افساد
بر بهائی ریز از جام مستدم
هم بچشم یار ببند ما را را

ما دوت وئی دوستی ان مر و مر
اسی القوم الذی فی المکر
ان ان مر و مر
فکرکم ان کان من غیر حبیب
فاعلموا ما قوم من لوح العباد
ساقیا یک جرمه از روی کرم
مالک شوق سر و سر در را

فضل في قطع العلائق والغزوات عن الحسنيين

غزلی می بگوید و سرست از قالی و قیل
تو چیه خواهی از خفاط این آون

کرامت و معجزات آید و بیست
نیز اندر عزت آید ای فلان

10

با کشتن از دامن عزت بدر
 گرد و بوی غلش می خوری امان
 از خفا بر تو نمکنا میدور
 این خفا بر تو نمکنا میدور
 کر تو خواهی عزت دنیا و دین
 چنین شب قدر از بیمه شود
 اسم عظم تا کسی نشناسد
 تا تو نیز از خلق پنهانی
 رو بفرات آرای فراط مرد
 عزت آمدن مقصود ای حین
 عزت بی حین علم آن است
 زهر و علم از جنت نبود
 علم چه بود اگر ره بناید
 زهر چه بود از بیمه پیر و افغن
 این دو سهما از سرست پیر و کن
 خشیه اندر ایشان علم دان
 سیند از علم حق آباد کن

100/100

عنه مراد از علم توحید و معرفت است

چند کردی چون گدایان در در
رویشان شو چون پری از مردان
زین مجازی مردمان تا نگیرد
از این بخت بخت بخت
خزلقی از مردم و بختیا کرن
الاجرم از این بخت تا نور شد
سروری برکت آسمان شد
تلیله القدری در اسم اعظم
و در جمیع ماسوا الله بخش خود
لیکن که باز بدو علم آفرین
در جود بی زاد و پدر آن ملک
کی توان زد در جود عزت قدم
زنگ گمراهی زول بزدان
ضبطه را در اول بخت
چون در بخت دست زد و بخت
ایمانی نور شد آن جوان
و حدیث نور علیکم باد

عبدالمجید
راؤزاد علی شہید
بارشہیلی خوار
الطاهرہ جالبشہ خوار

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این کتاب را در روز
 جمعه اول ماه رجب
 سال ۱۰۰۰ هجری
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آقا میرزا
 محمد باقر
 صاحب
 کتابخانه
 تبریز
 در روز
 جمعه
 اول
 ماه
 رجب
 سال
 ۱۰۰۰
 هجری
 در
 شهر
 تبریز
 در
 کتابخانه
 حضرت
 آقا
 میرزا
 محمد
 باقر
 صاحب
 کتابخانه
 تبریز

علم ما در زب از قمر ای سپهر
 میوه یی که است و از این گمان
 بعضی علم است ای جناب حور
 قاهر و خجسته خوشی چون شکر
 خود و از انصاف ای مولای
 ای علم او است در راه وین
 چند مال شیشه ناک آری بخت
 عاقبت جان و تر از وین بر
 لقمه کاند از طریق مستقیم
 گمان تر که راه وین مقبول کند
 لقمه نانی که باشد شیشه ناک
 که بدست خود فتان می گمان
 و نه نوم و حیا وین داس کرد
 و در زب از قمر ای سپهر
 و در خوانی بر میسرش سعید و
 و در بود از شایخ بلوی اشش
 و در تو جوانی هزاران بسطه

فی زبان و رنج و است و گاه
 کان پیدا بد زب است بسیار
 حشمت مالی و مثال وین
 رنج و مای چند سازی سپهر
 کی شود اینها پیش از حلال
 از دست ما گوی که با کشت چنین
 لشکر کاشی ز مردمش خوش طبع
 این تن که را می و آن تن بر در
 خاک جز خاک و در این دنیا
 نور عرفان از دولت بیرون کند
 و در جرم کعبه از این هم پاک
 و در کما و رخ را اندی و گمان
 و در سنگ کعبه این ستاس کرد
 و در زمین پیکری از حور
 و فاخته با قلی جوانی است
 و در سر و برج الا این هم بر سر
 بر سر آن لقمه پر و لوله

عاقبت خالصتیش ظاهر شود
در روز طاعت ترا بجان کند
وزو و بنیت که بود ای مرد راه
از هیوس بگذر ما کن کش و نش
که نباشد جامه طلسم ترا
در فر عمر نبودت بافتد و شک
و نباشد مشرب از زرب تاب
و نباشد و در بانشان پیش پس
و نباشد مرکب زرین لگام
و نباشد خاستن می زرنگار
و نباشد فرش ابریشم طراز
و نباشد شانه از سهر ریش
هر چه بینی در جهان دارد و عوص
نی عوص دانی چه باشد در جان

النفس زمان الهمة ترا قام رشود
 خانه دین ترا ویران کند
 چاره خود کن که نیست شدت باه
 یاز دلمان تمناعت برکش
 که نه دلق سائرین کس ترا
 خوش بود و رخ و پیاز و نان شک
 با کف خود می توانی خورد آب
 دور باشی نفرت خلق از تو بس
 میتوان زد و دم با پی خوش کام
 میتوان کردن بسر و گنج غام
 با صبر که نه در سخت و گشت از
 شانه می توان کرد از گشت خیش
 در عرص گرد و ترا حاصل غص
 عمر باشد عمر قدر آن بدان

فضل في انفاذ مقتضىها في الشارة قوله ان السيام لم انجس بوجوه

آنرا بگو و حکم بیا عاشقین
خارج کنید جانهای خود را ای عاشقان

اِنْ تَكُونُوا فِىْ سَهْوٍ اَوْ نَامٍ
اَوْ سَهِوَةٍ مِّنْ اَمْرِكُمْ

۱۰ شایسته
 و کوفه این بر در حفظ نام
 ۱۱ اندک از این بر این
 ۱۲ این است که در این
 ۱۳ در این است که در این
 ۱۴ در این است که در این
 ۱۵ در این است که در این
 ۱۶ در این است که در این
 ۱۷ در این است که در این
 ۱۸ در این است که در این
 ۱۹ در این است که در این
 ۲۰ در این است که در این

حکایتی عامه اندی لم یصبر و لوفی اکمل علی فی الجواب	ماهی در که لب بلبان میبیم
درین عاری چرا استعاب الریح	روی دل از شیرین برافتنه
کج غرث در غرث است	مردی در مشغول بسیار
کلیه بان میر سیش شوق تمام	لطف آن شامش بدو می رسد
در قناعت و دشت دل صدرا	برین سوال سالش میگذشت
آمدی اگر که در کمر می دشت	از قنایک شب تمام آن غنیمت
شده جرج آن پارسا دار و خجسته	که در غروب را دارا نگذاشت
دل پیلا در میوه حسن در فکر شام	بیکه بود از بهر قوتش نه نظار
نه عبادت کرد و عابدش نبود	صبح چون شد را مقام و لایق
بهر قوتی آمد آن عارف بزیه	بویک قریب قرب آن محفل
اول آن فریه نه که در محفل	عاید آمد بر و گساید شاد
کبر او را یک دو نان جو به او	استان نان او شکوه گفت
در وصف طمعه اش طاعت گفت	که آهنگ مقام خود لب
آنگاه اخطار دان خبر شمع	در سر اس کی به بگرین گشت
مانده از جرج استخوانی در گشت	پیش او که خطیر کاری گشت
از خیال نان بکیر و در خوشی	بر زبان اگر که در نقد شمس
خبر شد اردو و در پیشش بر سر	

درین عاری چرا استعاب الریح
کلیه بان میر سیش شوق تمام
در قناعت و دشت دل صدرا
آمدی اگر که در کمر می دشت
شده جرج آن پارسا دار و خجسته
دل پیلا در میوه حسن در فکر شام
نه عبادت کرد و عابدش نبود
بهر قوتی آمد آن عارف بزیه
اول آن فریه نه که در محفل
کبر او را یک دو نان جو به او
در وصف طمعه اش طاعت گفت
آنگاه اخطار دان خبر شمع
مانده از جرج استخوانی در گشت
از خیال نان بکیر و در خوشی
خبر شد اردو و در پیشش بر سر

درین عاری چرا استعاب الریح

درین عاری چرا استعاب الریح

کلب در دنبال عابد بگرفت	آدمش دنبال و رفت اگر فتنه
روان روان عابد یکی پیش شکسته	سک روان شد تا با بد و شکسته
سک سوزان کان در دلش	آگاه بیدار کرد از درد و شش
عابد آن کان کرد و دوش روان	آگاه از آزار او بدار آسان
کلب خود را نشان از وصال	شد در کان در دوش خود و این کلام
بچسبید و پس او سپید و پدید	مستحق میگرد و خوش میباید
آفت عابدین بریدگان ابراهیم	من گلی چون تو در دلم به جیب
صاحب خزانده کان چیزی ندان	ران روان و در دستش بی گمان
و کرم الی و دیدن بهر نیست	دین به ختم و در کان بهر نیست
که بخت آنکه از صانع کمال	بسیار نیست ختم بهر نیست کمال
بست اندوختن کسین بود و غیر	مسکون و بیدار این کسب و غیر
که بختش را شبانی می گفتم	خانه اش را با پاسبانی می گفتم
گاه گاهی نیم نام مسید به	گاه بختی استخوانم مسید به
گاه غافل گرد و از گناهان من	از غافل رخ کرد و گاه من
بگذر بسیار بهر سحر شام	لا آری جز آوازه ای و لکام
بخت بخت بگذرد این احوال	نی زمان باین نشان نی آسمان
گاه هم باشد که بر سر پرچم	مان بگذرد بهر خود بهر من

عابدین را در کان و در دستش بی گمان

<p>چو که زده گاه او پرورده ام است کارم به در این سیر گهر آنکار عشق با او باختم چو که نام یک بی ناست برت از در رفاق روز ناسته سهر نانی دوست را بگذشت خود به الضاف ای مکران و در عابدین سخن و در پیش ای رنگ نفس بهای یاد گیر بر تو که از صبر ناست ای دوست فضل فی اهل اریاء و الکلبین الذین هم عظم فیه و الالبیس</p>	<p>چو که زده گاه او پرورده ام است کارم به در این سیر گهر آنکار عشق با او باختم چو که نام یک بی ناست برت از در رفاق روز ناسته سهر نانی دوست را بگذشت خود به الضاف ای مکران و در عابدین سخن و در پیش ای رنگ نفس بهای یاد گیر بر تو که از صبر ناست ای دوست فضل فی اهل اریاء و الکلبین الذین هم عظم فیه و الالبیس</p>
<p>نمان و ملو اچیشای شوره به دشمنی ز بهر ای غریبه تو نه پند ای کرین لاف مرغ خورده میانند در عالم لبه زیر کانه از یار و دوست با همه فردوسی و کبر و ستی</p>	<p>منفی خود را نمودن به سر لاف تقوی از بی تعلیم شاه هر که از نمان غلبه است به واقف اگر کار و یار به از بی رود و قبول آمد گین لاف تقوی و عدالت میر</p>

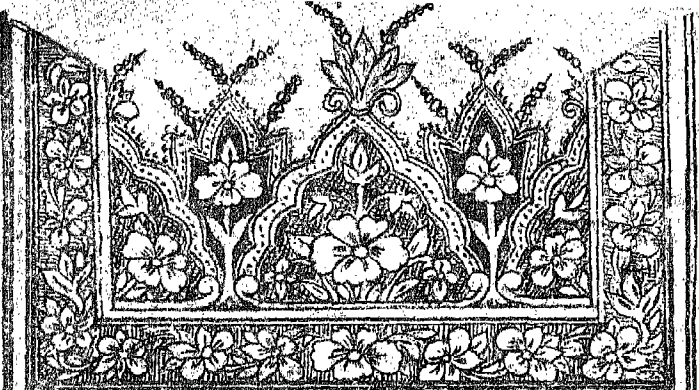
در این کتاب
 از کتب
 در این کتاب
 از کتب

<p>خوایستی تا فاش گرد و اندر رفته باشی در جهنم سرنگون</p>	<p>عظمت گهرت بابا ملکی در مخالفت شد و در وقت بایرون</p>	<p>بایرون در زمان بایرون در زمان بایرون در زمان</p>
<p>فصل پنجم در بیان اشاره الی قول سید الهی و اولیا حضرت میر المومنین علی علیه الصلو و السلام الی يوم اقامت یوم یاعبد تک خوفا من نار کون لاطمعانی خبت لکن جد تک اهل العباد و تعب تک</p>	<p>این عبادت های تو هرگز در عبادت مرز و از حق خواستن از کلام شاه مردان یا و سپهر طاعت از هر طبع مرز و در سیر خدمت با مرز و کی دارد شکوه کج عبادت گرفتنی نامش رست مرز و درین بترجیه چو ایهی ای عزیز از برای خدمت خود و مشرب بر قدرت تشریف خدمت کردار</p>	<p>بایرون در زمان بایرون در زمان بایرون در زمان</p>
<p>فصل فی التوق الی الاقلاع عن اودناس و اراغور و التوق الی الانفاس فی سحر الشراب الطهور</p>	<p>نزد اهل دین بود دین گاهستن روایت ما عین ناک ای فقیه چشم بر اجر عمل از کور سیریت خاموشان بی مرز و گیرند این گروه عابدی که اجرت طاعات نجات تا یکی بر مرز و داری چشم تیز کو تر باطلت بر فصل مزید با تیر آلودگی قدرت نکاست</p>	<p>بایرون در زمان بایرون در زمان بایرون در زمان</p>

باز می صنایع عمری و قوتها
و عطی کاسا من الحسن الطمو
خلیص الارواح من قید الموم
کاندین ویرانه پر و سوس
نی ز خلوت کام بر دم نی زیر
عالمی خواهم ازین عالم بدر
اشتب قلبی ایها اساقی الرحیم
خمره من نار موس نورها
ما تنها از صنایع ایام اشباب
قیم و لا تهمل فان الصبح لاح
یا مفضی قل فان المم صنع
وار و عذی من احادیث کتب

قمر لاس تدر اک وقت باضی
اینها مفضل الیوان اسر
و طلق الاشباح من سر الموم
دل گرفت از خانقاه و در
تا بکام دل کفر خالی لب
بالقی محی بها اعظم الیس
و منها قلبی و صدری طوری
من یدق منها عن الکونین غاب
والله یا عرش و الدیک صلح
لا طیب العیش الا بالسماع
ان و قتی من سوا لا طیب

طوطی بنی حاکم کردن ۱۱



بسم الله الرحمن الرحيم

سالمه موسوم بشیر و شکر

کمال الله علی جمیل اکابرہ والصلوة علی اشرف الانبیاء
 اما بعد این شکسته بستم در بحر جنب که در میان عرب شهر و در معرفت
 است و ما بین شعر و بحر غیر مألوف بخاطر فائز فقره باب الله بهما الله
 محرمی عالی رسیده و نفی از نجات جنون بر صفات حقان شعور و زین
 بهار واقع است که اهل استعداد او ذیل بر آن پوشند و در اصلاح و نه
 آن پوشند و ابرو هم علی الله و کف فدا که الله التوفیق و یک
 الله و علی الله علی محمد و آله جمیعین

و سه ربدۀ علم کون و کان خورشید ظاهر لا بونی در چاه طبیعت خودمانی	آن سه مرکز و اثره امکان توشاه جواهرنا سوتی تا که در علق جسامانی
--	---

ان تا چند مرتبه است بدین : تا پنج مرتبه در میان

صد ملک زہر تو چشم براہ	ای یوسف مصر بر آں جاہ
تا والے مصر وجود شو کہ	سلطان سریشہو شو کہ
در روز الست بے گفتمی	امروز بہ بستر لاسختی
ہستی ز معارف عقل و دہ	بہ خارف عالم حس مغرور
اے موطن اصلی نیاری یارو	پیوستہ باہو و لب ل شاد
نے اشک روان فی بن درو	اللہ اللہ تو چہ بید و س
یکدم بخود آوہ بین چہ کہے	بچہ بستہ دل بکہ ہم نفسے
زمین خواب گر لب بردار سہ	می پرس ز عالم دل خبر سہ
زمین رنج عظیم خلاصے جو	دستے بد عابر وارو بگو

گفتار بوی بر

فی المناجات

یارب یارب بہ کرت پیہ تو	بصفات و کمال وز جہت تو
یارب یہ نبی و وصی گوہ تول	یارب یارب بد و سبط نول
یارب بہ عبادت زین جہا	بزمادت باقہ علم شاد
یارب یارب بحق صادق	بحق سوسے بحق نا طوق
یارب یارب پر ضا شہدین	آن ضامن ثامن ابن یقین
یارب بہ نقی و بقا مالش	یارب بہ نقی و کمالش
یارب چہ حسن شہد بکر و پر	چہ دایت مہدیہ دین پر

دین غرقہ مجسم عاصی را	لین بندہ مجسم عاصی را
وز بند و وساوس شیطانی	ز قید علائق جسمانی
وز اہل کراست خاش کن	مطفیہ نما و خلاصش کن
آن بیدہ کرد و خواستہ را	یارب یارب کہ بہا ہے را
ناخواندہ ز لوح و قلم کجوت	کہ بہ لہو و لب شدہ عمرش کجوت
و دوست ہوا و ہوس خواہست	زین غم برہان کہ گرفتہ است
ماندہ بہ ہزار اہل مفتون	و مشغل ز خراف و نین و دون
بکشاد کرم گرہ از کارش	رحمے بنما بدل زارش
بہ سعادت راحت قرب ہل	زین پیش مران ز در احسان
بہر حلقہ اہل جنوش کن	وارستہ ز دینی و دوش کن

فی نصیحت انفس لا مازہ

چو بشہن خطا کاران برسے	اے باد صبا تو پیام کسے
وز نفس ہوا ز خدا و دان	بگذر بہ محبتہ مجوران
آن زمانہ سیاہ خطا کردار	انگاہ بگو بہ ہستے زار
تا چند بہ پای زنی تیشہ	کائناتہ سیاہ خطا پیشہ
اے مجرم عاصی نامتہ سیاہ	نامکے باشی بیمار گناہ
وز باوہ لہو و لب بستے	شد عمر تو شخت بہان پستے

عجب تہنہ تیشہ

۱۰۰

یا بی خود را دانی چه کنی	گفتی که اگر چه بنی بر سر
رہبر نہ شد بہ طریق ہدا	ورسی در سے ز کلام خدا
ز چیل بنز چیل نشد چیل	ورسی بہ چیل چو شدی چیل
بر لوح و قلم نزدی	در آہ خدا قلم نزدی
سوا شوق و ہمیدانی	ستی ز صلاقی جسمانی
خود را بکستہ دلان بر بند	از اہل خسرو رہبر پیوند
جز شیشہ دل کہ شود بہتر	شیشہ چو شکست شود بہتر
دارم ز صلاقی جسمانی	ای ساقی باوہ روحانی
یک جرعه ز جام طہور بخش	یک لمحہ ز عالم نور بخش
این کہنہ لحاف پیولانے	کرہ سرنگنہ بعد آسانے

نفسانی
و در بعضی از بعضی
نعم فی یسوی نیست
نور دای آہ بین
بجز بہتری یکہ
دین تو بیکہ
بہ حال خودت بنانی
۱۰۰

فصل فی ذم صرف اہم فی علوم السیمیہ

نہ شنیدہ ز علم حقیقت بو	ای کردہ بہ علم مجازے خو
دل سرور حاکم ایمانے	نہ گرم بہ حکمت یونانی
بر او حجت اگر بہ بردہ استے	در علم حجاز چو دل بستے
اشکال افزو ز انصافش	یک در نہ نشود ز نقاشش
ز مطالع آن طالع در خواب	ز مقاصد آن مقصد نیاب
دل شاو نشد ز ہزار اش	راہے نہ نمود و اشار اش

بر علم حجاز چو دل بستے
برای الکیمیای پتی
تا چو خرم گمان

محصول نداده محصل آن
 تا کے زلفاش زلفا طلے
 تا چند چونکت بینان مانی
 تا کے بہر اشغف ایسے
 سور المومن فرمود نبی
 سور آن جو کبروز نشور
 سور آن جو می گذر در حیات
 در راه طریقت اور روکن
 کان راه درونی ریب شکست
 تا چند ز فلسفات لافے
 رسوا گردت مابین بشر
 در کف نہ ہا دیج زیادت
 آن فکر کہ شد بہ پہونی حرف
 تصدیق چگونہ باین بتوان
 علمی کہ طالب آن نیست
 تا کی لافی طبیعت دون
 تا چند دو سپہ پیش تازی

اجمال افزو محصل آن
 از کاسہ زہر دوا طلے
 بر سفرہ چرکن یونانی
 تہ ماندہ کاسہ ابلیس
 سورا سوطو تو چہ طلے
 خواہی کہ شوے باو خوشو
 ز شفاعت او یا بی درجات
 بانان شریعت او خو کن
 وان نان نی شور بہ نی نکست
 دین یابس و طب بہم بانی
 بر ہاں ثبوت عقل عشر
 بر ہاں تناسے الباعوت
 صورت نہ گرفت از ان یکون
 کا ندر ظلمت بز دوالوان
 سیدان کہ قریب شیا طلیس
 تا کے باشی بر شش مغنون
 تا کی بہ بطلعہ اش نازے

ن

ن

ن

ن

<p>ایں علم دنی کہ ترا جان است خود کو تا چند چو خس کسان تا چند بغایت بے دینی اندر پے آن کتب افتادہ نے رو بہ شریعت مصطفوی نے بہرہ ز علم فروع و اصول ساقی ز کرم دوسہ پیمانہ زان می کہ کندس او اکثر زان می کہ اگر ز قضا و کما ادھن خجاک بر دادرش</p>	<p>فضلات فضائل شیطان است آئی بر فضلات کسان خشت کیش برہم چینی پشتے بہ کتاب خدا وادہ فی دل بہ طریقت مرتضوی شرست ہا و از خدا و رسول درود بہ ہماستے دیوانہ وعلیہ سہیل پانی عیس یکجور عہ ازان شودش روزگار در قلم عرش رسد خبرش</p>
--	--

فصل فی دوم علوم الدنیویہ

<p>ای ماندہ ز مقصد اصلی و دہ در علم رسوم کرو ماندہ تا چند ز نے ز ریاضی لاف ز دوا و عرش و وفات دی در جبر و مقابلہ و خطائین در روز پسین کہ رسد سو عود</p>	<p>آگندہ و داغ ز باد غم و رور نشکندہ ز پامی خود دین کنندہ تا کہ افقی ہزار گراف ہر گز نہرے بہ حقائق پے کہ بفرش شو حاصل فی ہر ز رسد ز عراق و ز ہا وے سو</p>
---	---

را اکل نه کند ز تو مغبوسه
و روبرو وقت سوال و جواب
در علم رسوم چه می جویند
علمی بطلب که ترافان
علمی بطلب که بدل نورست
علمی بطلب که کتابی نیست
علمی که نازد از او دانه
علمی که ازان چو شدی مخلوط
علمی بطلب که ناسید راه
علمی بطلب که جدالی نیست
علمی که مجاوله را سبب است
علمی بطلب که گزافی نیست
علمی که در بد تو حبان تو
عشقست کلید خزان وجود
خافل تو نشسته بخت و رنج
جز حلقه عشق مکن در کوش
علمی می بهم جبران است

نی شکل عروس و نه مامون
تغصه ندید تو خط سلاب
و ندر طلبش تا که پوتی
سازد و علاقی جمانی
سینه زنگی او طور است
یعنی ذوقیت خطابی نیست
محتاج به آلت قانونی
گرد و دل تو لوح محفوظ
و در ستر ازل کدنت آگاه
حالت تمام متعالی نیست
نورشن ز چراغ الهی است
اجماعیت خلا فی نیست
علم عشق است ز من بشنو
سازی بهر ذرات وجود
و ندر بغل تو کلید گنج
از عشق بکو و عشق بنوش
در عشق آویز که علم است

نیش

علی

دروغ قدیسے در شراب طہور	برین بکشا و عیش و سرور
کہ گرفتار ہم جا نگاہ	دین تو بہشت بترنگاہ
و سے ذکر خاص بلند مقام	آزردہ و لم زخم ایام
دین ذکر جہد فرح افزا	غمہائی جہان زو لم بردہ
میگو با ذوق دل آگاہ	اللہ اللہ اللہ اللہ
کین ذکر رفیع ہمایون سر	دین نظم بدیع بلند سر
ور کجہ غریب چو جلوہ نمود	در راہ قسرح بر خلاق کشود
انرا بر خوان بنوا سے فرین	وز قلعہ عرش بنقوشین
یار بکہراست اہل صفا	بہدایت راہ روان مونا
کین نامہ نامی نیک اثر	کاوردہ ز عالم قدس خبر

پیشہ پیش کن
مقبول خواص و عواش کن

للہ الحمد یقوی شیر شکر تصنیف جناب شیخ بہا الدین عا
قدس للہ سرہ بتاریخ بہشت ہستم ماہ ذیقعدہ ۱۰۸۰ ہجری
مجلہ فراش خانہ وزیر گنج مطبع حسینیہ افغانہ شری باہام مابلی
رضوی مطبوع خاص عام گردید فقط

ب ۲۳
ن ۲۰

DUE DATE

۸۹۱۵۱۴۵

۷۷-۶

ب ۳۳۰۰۰
۲۵ ۷۷۰۶ ۱۹۱۵۵۱۲۵

تاریخ و محل

DATE	NO	DATE	NO